

kamala Das

سرشناس‌ترین شاعر هندوستان

قدیسه

عشق آگاه

کامالا داس



نامیده شده: ثریا is now Suraiyya

ترجمه: حسن زاده (مصطفوی)

در اشعار تازه او کریشنا جای خود را به یا الله داده است

Her Krishna Poems are replaced by ya Allah

نیلوفری خیالی است، نقش بر آب‌های رویاهای من.
 کامالای ترانه خوان، همانطور که خود در «یاالله» نخستین شعر بعد از اسلام آوردن واقعیت تازه را آشکار می‌کند، صدایش را از دست نداده است بلکه با صدای تازه‌ای می‌خواند. پاهای او خسته نیستند، بلکه با آهنگی تازه می‌رقصند و لرزه بر اندام بودگان و فرسودگان سرسپرده به کلیشه‌ها و قراردادهای می‌اندازند.
 مرا او دوست داشتن زندگی و بزرگداشت آن به شیوه‌ی منحصر به فرد خود اوست؛
 (۱) سانسکریت (کریشنا) خدای هندوها
یاالله
 جمال پیامبر را،
 نادیده
 در وجنات* یار می‌بینم...
 غیر محمد چه کسی می‌تواند
 گناهکاری را در آغوش کشد و مادر بخواند؟
 به تو پناه می‌آورم
 تا دمی بیاساید این بی‌پناه‌ترین
 و از خاطر بزداید خستگی این خسته‌ترین زایر را
 که گامهایش همه‌ی سواحل را در نور دیده‌اند
 همه دشت‌ها و برهوت‌ها را
 و در معابر شهرهای باشکوه باستانی درنگ کرده‌اند
 تا او سرود عشق به انسان را سردهد. کامل کن او را
 که کمال بخشیدن، رسالت توست. آواز می‌خواند او
 اگر چه گم کرده صدایش، به رقص در می‌آید او
 اگر چه می‌لرزد بر ساقهایش.
 نگاه کن! شمایل‌ها همه فرو افتاده‌اند.
 فرو رفته در انبوه بوته‌ها
 با یرگ‌های خشک کدر و گل‌های خشک
 غبار آلود.
 ناقوس‌های معبد، در سکوتی ژرف غوطه می‌خورند،
 سکوتی که پنجه می‌کشد بر چهره شهر و راه بر نفس می‌بندد،
 با این همه من تنها به لبخند شکوهمند یارم می‌اندیشم، او، پنده‌ی الله،
 آن که مرا عاشقانه به سوی خود فراخوانده است.

آیا عشق تازه‌ی او دلیل تغییر دین اوست؟ کامالا می‌گوید: «البته این که زنی همه چیز را به خاطر مردی رها کند و از پی او برود بسیار باشکوه است اما اگر مذهب تازه‌ای را به خاطر رضایت فرد بخصوصی بپذیریم، آن مذهب را خوار کرده‌ایم.» روز ۱۶ دسامبر سال گذشته او طی مراسمی رسمی با حضور مجتهدین اهل مالابار در خانه‌اش در Kochi به اسلام گروید.
 کامالا می‌گوید: «سال‌ها عادت داشته‌ام موقع خواب، سرم را بر بالشی صورتی رنگ بگذارم. این بالش، همیشه مونس شبهای تنهایی من بوده. من آن را در آغوش می‌فشردم و «کریشنا» خطابش می‌کردم. اکنون آن را (محمد) می‌نامم. حالا که از تو متولد شده‌ام، همه چیز باید نو شود. نام تازه، مذهب تازه، پیراهن تازه و بالاتر از همه رویایی قدیمی که تحقق می‌یابد.
 مردم معتقدند وقتی کسی پیر می‌شود باید همه چیز را بیوسد و کنار بگذارد و ریاضت آغاز کند و تمام روز را به عبادت بگذراند. اما چرا باید سهم خدا از توجه و محبت بندگان، تنها روزهای پیری و درماندگی آن‌ها باشد؟
 به هر حال پیری، از آن جسم من است نه قلب و روح. در عین حال اندوهم را انکار نمی‌کنم؛ تاسفم از این است که فقط پیری‌ام را برای بخشیدن به محبوبم دارم و جوانی‌ام از دست رفته است.
 مردم می‌گویند من گمراه شده‌ام. مرا زنی سبکسر می‌دانند، اما عشق ورزیدن به دیگری و یکی شدن با او بسیار زیباست»
 به ثریا تلفن‌های زیادی می‌شود و زنان مسلمان برای تبرک یافتن نزد او می‌آیند، او را نظر کرده می‌دانند. ثریا همه را به حضور می‌پذیرد و آن شادی عظیم درونش را که در پوستش نمی‌گنجد با دیگران قسمت می‌کند.
 در عین حال ثریا میان خود و زنانی که به هوای بوییدن عطر مقدس به دیدار او می‌آیند مرز می‌کشد، او خود را از آن‌ها نمی‌داند: «آنها پیرزنهایی هستند با چهره‌های پر چین و چروک و سینه‌های آویزان و چشم‌های بی‌فروغ»
 واقعیت این است که ثریا همان کامالاداسی به نظر می‌آید که چاروانه در جست و جوی عشق است. همان کامالاداسی که عشق را به عرش می‌برد و همه موانع احتمالی را بر سر راهش ندیده می‌گیرد. همان کامالاداسی بی‌پروای نویسنده‌ی شرح حالش my story و اشعارش. همان کامالاداسی که نوشت:
 تنها حقیقت زیبا این است
 که همه‌ی این عشق، از آن من است برای
 بخشیدن...

کریشنا^(۱)، من شعله‌ورم،
 شعله‌ور، شعله‌ور
 می‌سوزم و هیچ از من
 نمی‌ماند
 جز تو.
 سال‌ها پیش چنین نوشت کامالاداس. و اکنون با اعلام این خبر که اسلام آورده است، جنجال می‌آفریند؛ این خوری اوست.
 بسیاری او را تهدید به مرگ کرده‌اند اما او، مشهورترین شاعره معاصر هند، کاملاً پوشیده و محجبه، چهره‌ای آرام و لبخنده‌ای روشن دارد.
 آرامش ژرف بر او چیره است؛ در حالی که چشمان تابناکش را بر مخاطب دوخته است می‌پرسد: «در ۶۸ سالگی زیبا نیستی؟ نگاه کنی! احساس می‌کنم ده‌ها سال جوانتر شده‌ام. شاید فقط ۲۰ تا ۳۰ سال دارم. و بعد بی‌پروا می‌گویند: چرا تعجب می‌کنید؟ من عاشقم، دلداده‌ای دارم.»
 ادامه می‌دهد که این همیشه رویای او بوده است، رویای کامالای جوان که دوست داشته شود، و از آن مردی باشد. «فرقی نمی‌کند چه کسی، حتی اگر یک کارگر فقیر، من همیشه در جستجوی کسی بودم که به من بگوید: «هیچ نمی‌خواهم جز تو» و من آواره‌ی او شوم. حتی احساس می‌کنم اشعار کریشنا من خطاب به او بوده‌اند. سپس می‌پرسد: «به نظر شما من شبیه یک عروس نیستم؟ اما او چه کسی را دوست دارد؟ از جواب ظفره می‌رود: «این راز در قلب زن سر بسته می‌ماند.»
 کامالا، خود را ثریا می‌نامد زیرا این نام را معشوق بر او نهاده و ثریا هر کلمه را رهیده از دنیای الفاظ همچون شعری پر شور ادا می‌کند.
 «آقیانوسی از عشق در من جاری است. مردم می‌پندارند زنی غمگین و برآشفته‌ام اما من سرشار از عشقم. عشق را از من بگیرد تا بمیرم؛ جانم خواهد پژمرد.»
 او شگفت زده می‌پرسد: «آیا از برکت عشق است که یارم را کامل و بی‌نقص می‌بینم؟»
 - مرد من در کمال خوبی و زیبایی است، چشمانش در روشنایی به قهوه‌ای می‌گراید. «از دوای؟» مطمئن نیستم اما امیدوارم.
 کامالا می‌گوید فکر تغییر دادن دین‌اش را بیشتر از ۲۷ سال است که در سر دارد؛ «وقتی در ممبای Mumbai بودم دوستان مسلمان بسیاری داشتم یکی از آن‌ها نصرت جهان بیگم از اهالی لاکنائو بود. یک روز که به دیدارش رفتم، پیرزن بیماری را در آنجا ملاقات کردم که انگشتانش استخوانی، لاغر و دراز بودند. اما عطر عجیبی از او به مشام می‌رسید. من مسحور آن عطر شده بودم. داستانی نوشتم به اسم «بوری گل محمدی». از آن بعد، در همه شعرها و قصه‌هایم، شما رد خدا را می‌یابید، رد اسلام را. من حتی وقتی به خارچه سفر می‌کنم حجابم را بر نمی‌دارم.»

شرح حال:
 کامالاداس، یکی از سرشناس‌ترین شاعران هندوستان، روز ۳۱ مارس ۱۹۲۳ در Malabar به دنیا آمد. تحت تاثیر عموی بزرگش، Narayan Menon Nalapat که نویسنده بزرگی بود، از کودکی به ادبیات علاقمند شد. او جمویش را صبح تا شب در حال خواندن و نوشتن می‌دید و آن نوع زندگی را چالب و اسیرآمیز می‌یافت. نیز کامالاداس به شدت متأثر از اشعار مادرش Balamani Amma Nalapat بود.
 کامالا تا ۱۵ سالگی در خانه درس خواند و سپس به همسری K.Madhara Das درآمد. وقتی نخستین پسرش را به دنیا آورد فقط ۱۶ سال داشت و خود می‌گوید «وقتی سومین بچم را به دنیا آوردم تازه آمادگی مادر شدن پیدا کرده بودم.» شوهرش غالباً نقش پدر را برای او و پسرانش ایفا می‌کرد. از آنجا که تفاوت سنی آن‌ها بسیار زیاد بود، شوهر که بنا بر اعتراف کامالا مردی بسیار فهیمه بود، او را تشویق به معاشرت با دخترهای همسن و سال خودش می‌کرد.
 زمانی که داس تصمیم به نوشتن گرفت، شوهرش به خاطر تقویت بنیه مالی خانواده یا او موافقت کرد. البته از آنجا که داس زن بود، نمی‌توانست مثل عمویش در ساعات روشن روز کار کند، بنابراین باید منتظر می‌ماند تا شب شود و همه اعضای خانواده بخوابند تا او بتواند پشت میز کارش بنشیند و تا صبح بنویسد. در مصاحبه‌ای گفته است: «تنها میزی که می‌توانستم پشتش بنشینم و کار کنم میز آشپزخانه بود، جایی که سبزی خرد می‌کردم و کارهای دیگری. تنها بعد از شستن ظرفها و تمیز کردن میز بود که می‌توانستم نوشتن را شروع کنم. این برنامه ریزی فشرده، صدمه خود را به داس زد، اما او بیماری‌اش را توفیقی اجباری می‌دانست. بیمار بودن به او اجازه می‌داد ساعات بیشتری در خانه باشد و بنابراین فرصت بیشتری برای نوشتن بیابد.
 هر چه در نوشتن پیشرفت می‌کرد، از حمایت و تشویق بیشتر شوهرش برخوردار می‌شد، حتی وقتی اشعار خصوصی و بی‌پرده خود را به دست چاپ سپرد و در آن‌ها از ناکامی‌های زندگی زنانشویی‌اش سخن گفت، همسرش باز هم به او «افتخار» می‌کرد.
 داس در مصاحبه‌ای خاطر نشان ساخته است با وجودی که همسرش پیش از مرگ، سه سال در پستر بیماری گذرانید اما حضورش منشا شادی و آرامش بود.
 داس تاکید می‌کند: «او بزرگترین حامی من بود. بعد از او هیچکس را نیافتم که به اندازه‌ی او از موفقیت‌های من خوشحال شود و به من افتخار کند.»
 و موفقیت‌های داس از ابیات شعرش فراتر رفت.
 او می‌گوید: «من می‌خواستم زندگی‌ام را از تجربیات گوناگون سرشار کنم زیرا اعتقاد ندارم که یکبار دیگر به دنیا می‌آیم. او به قولش وفادار ماند و در دنیای نقاشی، قصه نویسی و فعالیت‌های سیاسی حتی، سیر و سیاحت‌ها کرد. داس اگر چه در انتخابات سال ۱۹۸۴ نتوانست به مجلس راه یابد اما در سال‌های اخیر به عنوان روزنامه‌نگار، از شهرت و محبوبیت بی‌ظفیری برخوردار شده است. داس، شعر را کنار گذاشته، زیرا معتقد است «شعر در این مملکت خریدار ندارد، اما صدای آن هنوز در جان‌ها نفوذ می‌کند» مقالات داس، به همه مسائل می‌پردازد و مباحث گوناگونی را در بر می‌گیرد؛ از بچه داری تا سیاست. در دسامبر ۱۹۹۹ کامالاداس به اسلام گرایید و جنجالی در مطبوعات به راه انداخت. وی خود را کامالا ثریا نامید و در عرض کمتر از یک سال برنامه‌های خود را برای حزب سیاسی Lovseva (۱۹۷۵) اعلام کرد.
 آثار کامالاداس؛
 داس، رمان‌ها و داستان‌های کوتاه متعددی به زبان انگلیسی منتشر کرده است.
 نیز آثار بسیاری به زبان مادری خود، هندی مالایالامی دارد. تعدادی از کارهای او به انگلیسی عبارتند از: «الفیای شهوت» (۱۹۷۷)، مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه به نام «گاراتی هارلت و سایر حکایت‌ها» (۱۹۹۲)
 به اضافه‌ی پنج کتاب شعر به نام‌های تابستان در کلکتا» (۱۹۶۵)، «عقاب» (۱۹۶۷)، «تاماشاخانه‌ی متروک و اشعار دیگر» (۱۹۷۵)، اشعار آنامالایی (۱۹۸۵)
 و «تنها روح است که می‌داند چگونه ترانه بخواند» (۱۹۹۶)، مجموعه شعر مشترکی با پریتیش تانری (۱۹۹۰) و شرح حالش با عنوان «داستان من» (۱۹۷۶).

توضیحات مترجم:
 * در انگلیسی کلمه Features آمده که به معنای چهره است. در مورد پیامبر ناگزیر بودم کلمه «جمال» را انتخاب کنم.
 ** در اصل کلمه Mian آمده که به معنای منش و طرز رفتار است بهترین معادل را «وجنات» یافتیم.